



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده مصلحت
موضوع جزئی: تنقیح موضوع بحث _ جهت پنجم: احکام ثابت و متغیر _ مصادف با: ۴ رمضان ۱۴۲۲
دیدگاه سوم _ نظریه سوم (شهید صدر)
تاریخ: ۲۸ فروردین ۱۴۰۰
جلسه: ۲۱

﴿الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین﴾

خلاصه جلسه گذشته

بحث در جهت پنجم یعنی احکام ثابت و متغیر در اسلام بود. عرض کردیم در مورد این احکام چندین دیدگاه وجود دارد. در جلسه گذشته به سه دیدگاه کلی در این رابطه اشاره کردیم. یک دیدگاه تفریطی و یک دیدگاه افراطی وجود دارد. اما دیدگاه اعتدالی به طور کلی قائل به این است که اسلام دینی جاودانه و تغییر ناپذیر است و در عین حال مقتضیات زمان را هم مورد ملاحظه قرار داده.

لکن در دیدگاه سوم نسبت به کیفیت در نظر گرفتن این دو عنصر، یعنی تغییر ناپذیری دین و مقتضیات زمان اختلاف نظر وجود دارد که چگونه این دو مؤلفه مورد ملاحظه قرار گرفته است. گفتیم اجمالاً چهار نظریه در قالب دیدگاه سوم قابل ذکر است. دو نظریه را در جلسه گذشته متعرض شدیم. یکی نظر کسانی که قائل اند به طور کلی امور دنیایی مردم به عقل و تجربه بشری واگذار شده و صرفاً برخی از امور که بیشتر به دایره تعبدیات مربوط می‌شود، احکام ثابت و تغییر ناپذیر دارند.

طبق نظر دوم که از علامه طباطبایی (رضوان الله تعالی علیه) نقل شد، اسلام احکامی تغییر ناپذیر دارد که مربوط به نیازهای ثابت و فطری بشر است که در همه اعصار و زمانها یکنواخت است و تغییر نمی‌کند. احکام متغیر هم مربوط به نیازهای غیر فطری بشر است که در دورانهای مختلف می‌تواند متفاوت باشد. پاسخگویی به این سری از نیازها در اختیار ولی خدا و والیان امر قرار گرفته که عبارتند از پیامبر و جانشینان پیامبر و جانشینان جانشینان پیامبر.

ادامه بیان دیدگاه سوم

نظریه سوم (شهید صدر)

نظر سوم در این دیدگاه متعلق است به مرحوم آیت الله شهید سید محمد باقر صدر. ایشان معتقد است احکام بر دو دسته اند، احکام ثابت و متغیر. لکن احکام متغیر مربوط به منطقه ای است که ایشان نام آن را منطقه الفراغ می‌گذارد. به نظر ایشان اسلام در نظام تشریح خود منطقه ای خالی از حکم الزامی یعنی وجوب و حرمت دارد و خلو این منطقه به دلیل اهمال و بی توجهی قانونگذار یا نقص و کاستی در نظام تشریح اسلام نیست، بلکه از سر حکمت خداوند متعال این قسمت از امور را خالی از حکم الزامی قرار داده تا حاکم و ولی امر در دورانها و زمانها و مکانهای مختلف به حسب

مقتضیات و مصالح، تشریح کند و این یک قابلیت خاصی را برای نظام قانونگذاری اسلام قرار می‌دهد و دین را در برابر تغییرات منعطف می‌کند. این کلیت سخن ایشان است.

با توجه به اینکه برداشت‌ها از سخنان مرحوم شهید صدر تا حدودی متفاوت است، من یک توضیح اجمالی درباره سخن ایشان در این موضوع عرض می‌کنم و بعد اشاره می‌کنم به تفاوت این نظریه با نظریه دوم که مرحوم علامه طباطبایی فرمودند.

دو برداشت از کلام شهید صدر

از آنجا که کلام مرحوم صدر تا حدی دچار اضطراب است، این باعث شده برداشت‌های گوناگون (که حداقل دو برداشت است و البته ممکن است بتوان بین این‌ها جمع کرد)، از سخنان ایشان صورت گرفته. بعضاً برداشتی از سخنان ایشان شده که با بعضی از مبانی و سخن ایشان سازگار نیست.

یکی از برداشت‌ها این است که منطقه الفراغ، منطقه ای خالی از تشریح است که صلاحیت قانونگذاری در آن منطقه به ولی امر داده شده. این مطلب با آنچه که ایشان در موضع دیگری فرموده و بر اساس آن حکم حکومتی را از احکام ثانویه دانسته، چندان سازگار نیست. چون حکم ثانوی در جایی است که حکمی اولی جعل شده اما به واسطه عروض بعضی از عناوین ثانوی این حکم جایگزین حکم اولی شده. بدیهی است حکم حکومتی در موارد احکام اولی قابل جعل است و این با آن برداشتی که از منطقه الفراغ ذکر شد، سازگار نیست.

برداشت دیگر از منطقه الفراغ این است که منطقه فراغ آن محدوده ای است که مربوط به غیر واجبات و محرمات است که شارع در آن یک قانون عامی را تحت عنوان اباحه جعل کرده. این برداشت با قرار دادن حکم حکومتی به عنوان احکام ثانوی سازگاری دارد، یعنی حاکم می‌تواند در این محدوده بر اساس عناوین ثانوی یک حکم الزامی مثل وجوب یا تحریم را بر خلاف اباحه شرعی جعل کند. اگر اینچنین بگوییم طبیعتاً این حکم از احکام ثانوی است.

تفاوت این دو برداشت در این است که در برداشت اول صحبت از ترک تشریح است. یعنی در آن محدوده هیچ حکمی حتی حکم اباحه هم جعل نشده و اشیاء و امور بر همان اباحه اصلی خودشان که قبل از شرع بوده باقی هستند. اما طبق برداشت دوم در منطقه الفراغ اباحه شرعی جعل شده، اما حاکم بنا به مقتضیات و مصالح می‌تواند این حکم را تغییر دهد.

اضطراب در کلمات شهید صدر

شاید ریشه این دو برداشت اضطراب موجود در کلمات خود مرحوم شهید صدر است. در برخی از عبارات سخن از ترک تشریح است. یعنی به طور کلی در یک محدوده ای قانون گذاری صورت نگرفته و این کلاً به اختیار حاکم و دولت اسلامی گذاشته شده. عبارت ایشان در کتاب اقتصادنا این است:

و لا يقتصر تدخل الدولة على مجرد لاحكام الثابتة في الشريعة بل يمتد الى ملاً منطقة الفراغ من التشريع. سپس می‌فرماید:
و في المجال التشريعي تملأ الدولة منطقة الفراغ التي تركه التشريع الاسلامي للدولة لكي تملأها في ضوء الظروف المتطورة

بشکل الذي يضمن اهداف العامة للاقتصاد الاسلامى و يحقق صورة الاسلامية للعدالة الاجتماعية التي تركه التشريع الاسلامى للدولة.^۱

بر اساس اين عبارت، محدوده دخالت دولت اسلامى فقط تطبيق احكام ثابت در شريعت مانند تعيين مصداق ربا و يا تعيين اراضى موات نيست بلکه امتداد پيدا مى‌کند و مى‌تواند در منطقه فراغ قانون گذارى کند. آنوقت در توضيح منطقه الفراغ ميفرمايد: منطقة الفراغ منطقة اى است که تشريع اسلامى آن را رها کرده و ترک کرده تا دولت و حاکميت اسلامى اين منطقه را با وضع قوانين و مقررات پر کند. به نحوى که اهداف عام اقتصاد اسلامى را تضمين و ساختار اسلامى را براى پياده کردن عدالت اجتماعى محقق سازد. اين عبارت تقريباً به صرحت منطقة الفراغ را منطقه اى معرفى مى‌کند که در آن تشريع و قانون گذارى رها شده. يعنى در آن قانون گذارى صورت نگرفته. و فى المجال التشريعى تملأ الدولة، منطقة الفراغ التي تركه التشريع الاسلامى للدولة. آن منطقه اى است که تشريع و قانون گذارى اسلامى آن را رها کرده براى دولت براى اينکه اين منطقه را دولت پر کند. اينکه چگونه پر کند، مى‌گويد: فى ضوء الظروف المتطورة... يعنى در راستاى آن اهداف عامه اقتصاد اسلامى پر کند.

اينجا سخن از ترک تشريع اسلامى و قانون گذارى اسلامى است. بعد البته در جاى ديگرى و در ادامه و براى توضيح ميفرمايد: اينکه اين منطقه رها شده، معنايش اين نيست که اهمال شده يا مثلاً نقصى در تشريع و قانونگذارى اسلامى وجود دارد. ولا تدل منطقة الفراغ على نقص فى الصورة التشريعية أو اهمال من الشريعة لبعض الوقائع و الاحداث، بل تعبر عن استيعاب الصورة و قدرة الشريعة على مواكبة الاصول المختلفة لأن الشريعة لم تترك منطقة الفراغ بشكل الذى يعنى نقصاً أو اهمالاً و إنما حددت للمنطقة احكامها بمنح كل حادثة صفتها التشريعية الاصلية مع اعطاء ولى الامر صلاحية منحها صفة تشريعية ثانوية حسب الظروف فإحياء الفرد للأرض مثلاً عملية مباحة تشريعياً بطبيعتها و لولى الامر حق المنع عن ممارستها وفقاً لمقتضيات الظروف.^۲

ايشان در حقيقت مى‌خواهد بگويد که منطقه الفراغ يك امرى نيست که نشانه اهمال قانون گذار نسبت به برخى از وقايع و حوادث از حيث جعل قانون باشد، بلکه اين منطقه به عنوان محورى براى مانور و قدرت دستگاه قانون گذارى در اختيار ولى امر گذاشته شده. لذا نبايد گمان کرد يك منطقه رها شده اى است تا نتيجه بگيريم پس در قانون شرع نقص و اهمال وجود دارد. مى‌گويد شارح اين منطقه را با احكامى که براى آن فرموده محدود کرده به گونه اى که حوادث مربوط به اين منطقه بر همان صفت تشريعى اصلى است و البته به ولى امر صلاحيت قانون گذارى ثانوى در اين منطقه داده شده است. بعد مثال مى‌زند که احياء زمين هاى موات توسط شخص كارى مباح است به حسب تشريع، ولى اين اختيار به ولى

۱. اقتصادنا، ص ۶۸۵.

۲. اقتصادنا، ص ۶۸۹.

امر داده شده که به حسب ظروف زمانی و مکانی و اقتضائات آنها مانع این امر شود و جلوی اینکه فردی بیاید یک زمین موات را احیاء کند بگیرد.

این دو عبارت ضمن اینکه قابلیت سازگاری دارند اما در عین حال یک اضطرابی بین آنها به چشم می‌خورد. آنجا فرمود منطقه الفراغ منطقه ای است که تشریح اسلامی آن را به کلی ترک کرده تا دولت آن را بر اساس اقتضائات زمانی و مکانی بر کند. اینجا فرمود منطقه الفراغ منطقه رها شده و آزاد نیست، به این معنا که این در اختیار ولی امر گذاشته شده، اما اینکه فرمود این منطقه را با احکامی که برای آن فرموده محدود کرده. می‌تواند منظور از این احکام، احکام الزامی یعنی وجوب و حرمت باشد که در غیر این منطقه جعل شده و این منطقه هیچ حکمی ندارد. ولی می‌فرماید حوادثی که در این منطقه هست، بر همان صفت تشریحی اصلی است. حال کسی ممکن است بگوید می‌شود بین اینها جمع کرد؛ یعنی آنجا که می‌گوید ترکه التشریح الاسلامی للدولة، می‌تواند منظور این باشد که مثلاً حکم الزامی نگذاشته، نه وجوب و نه حرمت. اینجا که یک حکمی برایش گذاشته، دارد می‌گوید بر همان صفت تشریح اصلی است. ممکن است بگوییم اینجا دارد اشاره می‌کند به همان اباحه اصلیه. صفت تشریحی اصلی یعنی همان اباحه اصلیه که البته در عبارت قبلی هم اگر گفته شده شارع آن را ترک کرده، یعنی حکم الزامی بر آن نگذاشته، نه وجوب و نه حرمت. ممکن است بین این دو عبارت به یک نحو بتوان جمع کرد، اما این نیازمند تکلف است.

در ادامه و در آنجایی که صحبت از ادله اثبات حق تشریح برای ولی امر به میان می‌آید، و برخی از ادله از جمله «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» را ذکر می‌کند، می‌فرماید: و حدود المنطقة الفراغ التي تتصل لها صلاحيات اولی الامر تضم فی ضوء فی هذا النص الکریم کل فعل مباح تشریحياً بطبیعته. هر فعل و عملی که به طبیعت خودش مباح است. بحث اباحه حوادث و وقایعی که در آن محدوده قرار دارد، تقریباً به نوعی در اینجا به آن اشاره شده. یعنی هر فعلی که به حسب طبیعتش قانون اباحه در مورد آن جعل شده. سپس در پایان هم می‌فرماید: هر محدوده ای که یک نص تشریحی دال بر وجوب یا حرمت در آن وارد نشده، در اختیار ولی امر گذاشته شده تا به عنوان دستور ثانوی آن عمل را ممنوع یا واجب اعلام کند و هر چه که ولی امر آن را ممنوع و واجب اعلام کند، لازم الاطاعة است. فأی نشاط و عمل لم یرد نص تشریحی دل علی حرمته أو وجوبه یسمح لولی الامر باعطائه صفتا ثانویة بالمنع عنه أو الامر به. آنگاه چهار نمونه از مواردی که در آنها به نوعی اباحه اصلی ثابت بوده ولی پیامر آنها را از اباحه اصلی خارج کرده ذکر فرمودند.

دو احتمال در عبارات شهید صدر

بالاخره در مورد این عبارات دو احتمال وجود دارد:

۱. یکی اینکه بگوییم شارع به طور کلی در منطقه ای که خالی از تشریح و قانون گذاری است، شخصی را که ولی امر باشد به عنوان قانون گذار معرفی کرده که حکم کند و قانون گذاری کند. عبارت منطقه الفراغ التي ترکها التشریح الاسلامی

للدولة مساعد با این احتمال است. بعد برای اینکه توهم نشود ترک قانون گذاری توسط شارع نسبت به این محدوده از روی اهمال یا نقص است، میفرماید این ترک تشریح در واقع ملازم شده با جعل ولی و ولایت برای اینکه این منطقه را با قانون گذاری پر کند. پس طبق این احتمال منطقه الفراغ یعنی منطقه خالی از تشریح که تشریح و قانون گذاری در آن به عهده ولی امر گذاشته شده. طبق این احتمال دیگر حکم حاکم شاید حکم ثانوی نباشد. چون حکم ثانوی مربوط به جایی است که حکم اولی وضع شده، لکن به واسطه عروض عناوین ثانوی حکمی جدید به جای حکم اولی جعل می شود. اینکه نمی توانیم بگوییم حکم ثانوی است، برای این است که ایشان صریحا می گوید این منطقه، منطقه ای است که اساسا تشریح اسلامی در آن صورت نگرفته. درست است که گفته اند اباحه اصلیه در آن وجود دارد، ممکن است بگوییم اینجا شارع همان اباحه اصلیه را امضاء کرده، ولی این از عبارات ایشان استفاده نمی شود و ظاهر این است که این منطقه خالی از تشریح است. لذا اگر ما این احتمال را در نظر بگیریم، مشکل است که بتوانیم بگوییم حکم حاکم یک حکم ثانوی است. در حالی که ایشان در جای دیگر تصریح می کند که آن کاری که ولی امر می کند یک صفت ثانوی پیدا می کند. از مثالی هم که زده شد همین برداشت می شود.

۲. احتمال دوم این است که بگوییم منطقه الفراغ منطقه ای است که خالی از تشریح نیست و شارع در آن حکم شرعی اباحه را جعل کرده و اگر هم سخن از ترک تشریح است، یعنی ترک حکم الزامی. ولی شارع اباحه را جعل کرده در این منطقه. اگر این احتمال را در نظر بگیریم، دیگر هیچ محذوری وجود ندارد که حکم حاکم را ثانوی بدانیم. برای اینکه حکم اولی در همه وقایع و امور در این منطقه اباحه است، اما ولی امر بر اساس مقتضیات زمان و مکان این را تغییر می دهد و بر اساس مصالحی که وجود دارد، حکم اولی را کنار می گذارد و حکم ثانوی یعنی وجوب و یا حرمت وضع می کند.

اینکه عرض کردیم عبارات ایشان مقداری اضطراب وجود دارد، ملاحظه فرمودید که چرا این ادعا می شود و لذا برداشت هایی که از این عبارات شده هم به همین دلیل متفاوت شده. عده ای گفته اند ایشان به طور کلی تشریح را در این منطقه رها کرده و حتی حکم اباحه شرعی هم جعل نکرده و کلا منطقه ای است که رها شده و هیچ حکم شرعی در آنجا وجود ندارد و اختیارش را به ولی امر داده است.

یک برداشت دیگر این است که این منطقه، منطقه ای است که حکم شرعی در آن وجود دارد و حکم شرعی موجود در آن منطقه اباحه است. لذا تفسیر می کنند منطقه الفراغ را به منطقه المباحات. این دو برداشت تفاوت دارد و تفاوتش را هم ملاحظه فرمودید که بالاخره اگر ما طبق احتمال و برداشت اول بخواهیم سخن بگوییم، قهرا نمی توانیم بگوییم حکم حاکم ثانوی است، چون معنای حکم ثانوی معلوم است. ظرف حکم ثانوی آنجایی است که حکم اولی در آنجا وجود دارد. اگر گفتیم شارع هیچ حکمی حتی اباحه را هم جعل نکرده و تشریح را رها کرده، قهرا نمی توانیم بگوییم این حکم ثانوی است. اما اگر گفتیم منطقه الفراغ، منطقه المباحات است، یعنی شارع در آن حکم جعل کرده و آن حکم هم اباحه است، آنگاه

هیچ محذوری وجود ندارد که بگوییم آنچه که ولی امر در این منطقه جعل می‌کند، در حقیقت یک حکم ثانوی است. چون این اباحه بنا به ضرورت های تحمیل شده از ناحیه شرایط زمانی و مکانی تبدیل می‌شود به وجوب یا حرمت. علی‌ایحال صرف نظر از این اختلاف برداشت یا دو احتمال که در این مقام ذکر شد، اصل مسئله یک مسئله روشنی است که مرحوم شهید صدر معتقد است در یک محدوده ای ولی امر می‌تواند دخالت کند و حکم شرعی را تغییر دهد یا جعل کند در آن منطقه در حالی که هیچ حکمی قبل از آن نبوده.

سوال:

استاد: بله درست است و اختصاص به معصوم ندارد. ولی امر که می‌گوییم، ولی فقیه، فقها و... که می‌تواند مبسوط الید باشد و از قدرت هم برخوردار باشد و یا حتی نباشد. اگر حتی ولی فقیه غیر مبسوط الید هم باشد، بالاخره در همان محدوده که می‌تواند طبق این نظریه آن حق برایش وجود دارد.

پس محصل نظر شهید صدر این است که خداوند متعال با عنایت و از روی حکمت برای اینکه قابلیت انطباق دین با شرایط متغیر زمانی و مکانی در اعصار مختلف را ایجاد کند، منطقه ای را قرار داده به نام منطقه الفراغ که در آن منطقه با صلاح دید و اختیار حاکم، می‌تواند قانون وضع کند و تغییر دهد و این انطعاف پذیری دستگاه قانون گذاری اسلامی و این قابلیت را فراهم می‌کند که ضمن حفظ ثباتات و احکام تغییر ناپذیر اسلام، مقتضیات زمانی هم رعایت شود. این خلاصه نظری است که مرحوم شهید صدر در این مقام ذکر کرده است.

اشتراک و تفاوت نظریه دوم و سوم

منتهی توجه داشته باشید که بین نظریه سوم یعنی نظر مرحوم شهید صدر و نظر مرحوم علامه طباطبایی ضمن اینکه اشتراکی وجود دارد، اما تفاوت هایی هم بین این دو نظریه است.

اشتراک این‌ها در واقع در این است که به طور کلی این‌ها معتقدند بخش هایی از احکام اسلام قابلیت تغییر دارد منتهی طبق نظر مرحوم علامه آن بخشی از احکام که قابل تغییر است، مربوط به نیاز های غیر فطری بشر است. البته خیلی توضیح نداده که این نیاز های غیر فطری دقیقا حدود و ثغورش چیست، اما مرحوم شهید صدر این را در منطقه ای با عنوان منطقه الفراغ قرار داده که طبق یک تعبیر منطقه ای است که ترکیه التشریح الاسلامی للدولة لکی تملأها، یا طبق تعبیر دیگر آن منطقه ای که اباحه در آن جعل شده و حکم الزامی ندارد و البته حاکم می‌تواند به عنوان ثانوی در آنجا حکم جعل کند.

هر چند دایره مستحبات و مکروهات خیلی در این منطقه تکلیفش روشن نشده. آیا مستحبات و مکروهات هم در این محدوده قرار می‌گیرند یا خیر؟ این چیزی است که ممکن است از شواهد و قراینی که در کلام ایشان وجود دارد بتوان آن را استفاده کنیم، اما خیلی این مطلب به صراحت مورد توجه قرار نگرفته.

پس اشتراک در این است که در محدوده ای این اختیار به ولی امر یا ولی فقیه یا حاکم داده شده که در آن محدوده مبادرت به تشریح و قانون گذاری کند.

این دو نظریه یک تفاوت جوهری هم با نظریه اول دارند، اما بین خودشان هم اختلاف است. تفاوت جوهری این نظریه با نظریه اول این است که به طور کلی طبق نظریه اول شارع امور دنیایی مردم را رها کرده و قانونی نسبت به آن جعل نکرده و این واگذار شده به عقل و تجربه بشر. اما طبق نظریه دوم و سوم اینطور نیست که معظم امور مردم که امور دنیایی است رها شده باشد بلکه محدوده آن بسیار تنگ تر از محدوده ای است که در نظریه اول ذکر شده به علاوه اینکه در اینجا اختیار قانون گذاری به ولی امر و حاکم و فقیه داده شده. آنها می گویند واگذار به عقل و تجربه بشر شده، اما اینجا واگذار شده به ولی امر و حاکم و فقیه.

نظریه چهارمی هم در اینجا وجود دارد که نظریه امام (ره) است. نظریه ایشان هم در چارچوب دیدگاه کلی سوم قرار می گیرد اما در عین حال با نظریه علامه طباطبایی و مرحوم آیت الله صدر متفاوت است. ضمن اینکه قائل به وجود احکام متغیر در اسلام هست، اما دامنه اش اوسع است از آنچه که مرحوم علامه و شهید صدر فرموده اند که این بر اساس نظریه ولایت فقیه است.

انشاءالله در جلسه بعد اجمالا نظریه امام را در این رابطه عرض می کنیم و سپس بحث ادله را شروع خواهیم کرد.

سوال:

استاد: قدر مسلم این است که به هر حال مرحوم علامه طباطبایی این محدوده را در حیطه نیاز مندی های غیر فطری بشر قرار داده. عرض کردم اینکه نیاز مندی های غیر فطری بشر چیست را دقیقا روشن نکرده، اما شهید صدر این را به وضوح بیان کرده که منطقه الفراغ یعنی منطقه ای که تشریح در آن رها شده، یا منطقه مباحات. لذا از این جهت به نظر می رسد که این تفاوت وجود دارد. اینکه ما بخواهیم بگوییم که می شود جمع کرد و بگوییم منظور از آن محدوده ای که نیاز مندی های غیر فطری بشر را در بر می گیرد همین چیزی است که آقای صدر می گوید، این ادعایی است که خیلی معلوم نیست که بر آن شاهی داشته باشیم. البته امکانش را نفی نمی کنیم اما شاهد قابل قبولی برایش وجود ندارد.

سوال:

استاد: خیر لزوما نیاز های فطری نیست.

سوال:

استاد: ایشان چون خیلی روشن نکرده، این ها همگی حدس و گمان است و یا نهایتا استظهار که باتوجه به اینکه فطریات این ها است، غیر فطریات می شود همین ها در آن منطقه. یکوقت می گوییم ربا یک حکم الزامی است و کاری نداریم از نیاز های فطری هست یا نیست. اما اگر گفتم فطریات اینچنین است، شما چطور می خواهید اثبات کنید که این الزامی که وجود دارد از فطریات است؟ اتفاقا این مقداری ابهام را بیشتر می کند که بالاخره در تمییز نیاز های فطری و غیر فطری

ما گرفتار مشکل می‌شویم. یعنی بر گرداندن آنچه که مرحوم علامه گفته به آنچه که شهید صدر گفته اند و یا بالعکس، احتیاج به تکلف دارد ضمن اینکه عرض کردم احتمالش قابل نفی نیست.

«والحمد لله رب العالمین»